

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که عرض شد و چند روز است در آن هستیم، بحث بیع صبی است و اینکه آیا درست است مطلقاً؟ مورد هم صبی ممیز است غیر ممیز عقلایی هم هست بچه است سرش نمی شود مطالب و عرض کردیم از همان اوائل در میان اهل سنت یک تخصیصی خورده بود که در محقرات اموری که متعارف است، برود سبزی بخرد نان بخرد، اینها بیع صبی درست است والا فلا و در میان شیعه این یک نکته‌ی اساسی این است که اشتباه نشود ما وقتی می‌گوییم در میان شیعه مثلاً شیخ طوسی در قرن پنجم این معنایش این نیست که مثلاً شیعه عملاً تا قرن پنجم صبی انجام می‌داده است، برای ما نقل نشده است نه اینکه عملاً خلاف این بوده است.

اگر شیخ در مبسوط گفته فرض کنید شیخ صدوق در کتب فقهی‌اش نیاورده نه به این معنا که شیخ صدوق قائل نبوده این فرق است بین نیاوردن و قائل بودن، این معنایش این نیست که تا قبل از شیخ طوسی اصحاب ما قائل بودند که بیع صبی درست است از زمان شیخ طوسی بنا به این شد نه .

ولذا عرض کردیم عده‌ای از علمای ما که نقل‌های شیخ فتوای شیخ را از یک جهت دو بعد همین آراء بین اصحاب مشهور می‌شود. سه گاهی اوقات روی همین آراء ادعای اجماع هم می‌شود، پس این ترکیب مساله در ذهنتان باشد، چون ما در یک ترکیب معینی حکم می‌کنیم آن ترکیبش این است که در روایات نیامده در فقه اهل سنت در قرن اول و دوم مطرح شده از اوائل قرن دوم مطرح شده و بین فقه اهل سنت هم مشهور این بوده که بیع صبی درست نیست در روایات ما هم این مساله مطرح نشده است.

در روایات ما این مساله در حدود قرآنی‌اش مطرح شده ، عرض کردیم در حدود قرآنی‌اش بیع صبی در اموال خودش درست نیست این حدود قرآنی‌اش است، آن که الان در فقه آمد بیع صبی در اموال پدر در اموال کسی دیگر است پول شما را می‌گیرد کتاب شما را

می گیرد می برد بازار می فروشد، دوازده سالش است اما بسیار بچه ی تیزهوش باهوش و خیلی قشنگ معامله می کند و کتاب را هم برای شما خوب می فروشد محل کلام این است.

در روایات ما داریم بیع صبی را، يجوز امره فی البیع و الشراء، این را داریم، اما این در حکم قرآنی است، یعنی در اموال خود صبی است، چون در خود قرآن دارد که اموال صبی را به دو قید پس بدهید، یکی حتی بلغوا النکاح، مرحله ی بلوغ برسند، فان آنستم منهم رشدا فاعطوا الیهم اموالهم، بلوغ و رشد، این قرآنی است.

سوال در آنجا شده که آیا قبل از بلوغ هم امرش در بیع و شراء نافذ است فرمودند نه لا يجوز امره فی البیع و الشراء، این لا يجوز امره فی البیع و الشراء برای حدود قرآنی است که احتیاجی به روایت هم نبود شاید حدود قرآنی هم واضح بود.

پس بنا براین ولذا عرض کردیم ما اگر بخواهیم طبق قاعده عمل بکنیم در فقه اسلامی این یک راهی بود این را من چند بار عرض کردم چون این واقعا یک مساله ی مهمی است یک اصلی را از قرآن می گرفتند بقیه را از سنت توسعه می دادند، این از زمان خود پیغمبر مطرح است بحثی که بود این بود این توسعه باید علی لسان رسول الله باشد.

بحثی که آنها مطرح کردند این بودند که ممکن است بر لسان رسول الله نباشد لکن با جمع شواهد و تامل در شواهد این را ما دربیابیم. این جمع شواهد را گاهی از آن تعبیر به قیاس می کردند یعنی آن احکام شریعت را با همدیگر بررسی می کنیم، لذا این قیاس شان فقیه بود غیر از فقیه چنین شانی نداشت، ما با ملاحظه ی بقیه ی احکام و مجموعه ی احکام به این نتیجه می رسیم ولو موردی که آیه هست در اموال صبی است و لذا ما عرض کردیم چنین حکمی ولو به لسان رسول الله نیامده لکن ارزش سنت پیدا می کند، این اصطلاح بنده بود.

بنای علمای اهل سنت و شیعه مخصوصا شیعیان قدیم و در روایات امام باقر سنت آن چیزی بود که ثبت عن رسول الله اصطلاحا سنت بود لکن ما عرض کردیم با شواهدی که ما داریم این هم سنت بود اگر مطلبی به عینه عن رسول الله ثابت نبود لکن توسعه ی ما فی الکتاب بود این هم معامله ی سنت با آن می کردند.

مثالش در همین ما نحن فیه بیع صبی است برای اموال دیگری برای اموال ولی مثلا یا اموال شما ، شما مالتان را به او می دهید تا به بازار برود و بفروشد این را اصطلاحا معامله ی سنت با آن می کردند این یک توضیح کلی است یک نمای کلی است.

آن وقت در اینجا حالا که نمای کلی روشن شد، ما آمدیم به تطبیق ، اهل سنت این مطلب را قائل شدند و عرض کردیم از همان قرن دوم حدیثی را به عنوان رفع القلم آوردند و از رفع القلم فهمیدند که بیع الصبی باطل است، محقرات را به خاطر اینکه عرف بود و تسامح عرف و این حرفها علی اختلاف المبانی این را قبول کردند و الا بیع صبی را به این جهت باطل دانستند به خاطر اینکه یعنی به عبارت اخری احل الله البیع یا آیه ی مبارکه اوفوا بالعهود را تخصیص زدند به حدیث رفع القلم و کسی که در فقه اهل سنت نگاه می کند تقریبا مطلب جا افتاده است.

و یک توضیح تاریخی را همیشه عرض کردیم در ذهنتان باشد در قرن اول و دوم فقه همین بود آن مباحث سند و اینها بحث نمی کردند، سندش درست است یا نه فقه بیشتر همین بود که الان خدمت شما عرض کردم از اواخر قرن دوم و بعد در قرن سوم دیگر امر مستقر شد اما از اواخر قرن دوم چرا چون دائما فاصله از دوران رسول الله گرفتند کم کم آمدند گفتند خیلی خوب شما گفتید رفع القلم این حدیث رفع القلم صحیح هست یا نه قابل اعتماد هست یا نیست، کم کم بحث فقه شکل دیگری به خودش گرفت تا آن وقت اصلا بحث سند و رجال نبود ولذا من همیشه عرض کردم این اصطلاح بنده است سنی ها هم ندارند، در آن زمان حدیث را ارزشش را به فقاہت نگاه می کردند یک فقیه یک امام اهل مذهب به اصطلاح این مطلب را نقل کرده قبول می کردند، بعد از آن حدیث را از زاویه ی حکایت نگاه کردند، این مطلب الان در کتاب های ما هم آمده اما به شکل دیگری آمده است اشتباه نشود.

مثلا در کتاب شریف وسائل که احادیث را نقل می کند خیلی اهتمام به متون احادیث نداده است، لذا می گوید و رواه الشيخ نحوه مثله، من عرض کردم شما اگر الان به همین تهذیب و استبصار و کافی موجود هم بگردید شاید نود درصد مثله نیست خیلی بالاست نسبت، لکن این روش صاحب وسائل است، آقای بروجردی اشکال داشتند که این روش درست نیست باید متون حدیث دقیقا نقل بشود.

یکی از حضار: نحوه حکمش بوده متنش نبوده است.

آیت الله مددی: احسنت به مطلبی که خواستیم رسیدیم.

چرا چون عرض کردم کرارا مرارا صاحب وسائل، وسائل را بر اساس فقه نوشته و تقریبا بر اساس شرائع نوشته است اصلا، ولذا هم وسائل بین اصحاب جا افتاد سرش این بود اصلا، چون در شرائع حکم بود و می آمد مناسب همان را در وسائل پیدا می کردند، خیلی راحت بود، وافی این کار را نکرده بحار هم این کار را نکرده است، البته وافی فقط کتب اربعه است توسعه نداده بحار هم درست کتب اربعه را نقل نکرده است به استثناء این جمع وسائل چون از زاویه ی فقهی نگاه کرده لذا خیلی روی متن کار نکرده است.

آقای بروجردی چون زاویه ی حدیثی نگاه کردند ما چون خارج هستیم الان قضاوت می کنیم، خود آقای بروجردی عنایت نفرمودند که آن یک زاویه است، البته آقای بروجردی گفتند و نقل کردند که ایشان زاویه ی فقهی نگاه کرده است، درست است، و این کار در میان اهل سنت هم بود، لکن در میان علمای ما مثلا وسائل که در قرن یازدهم است و در میان اهل سنت قرن اول و دوم و سوم است، خیلی زود فهمیدند و ملتفت شدند که دیدگاه عوض شد.

ما هم الان وقتی صحبت می کنیم این دیدگاه ها را در نظر بگیرید، لذا یک مطلبی که می آید تعجب نکنید، عرض کردم کرارا حدیث لا ضرر را در موطئ مالک دارد وقال رسول الله لا ضرر ولا ضرار، بخاری که صد سال بعد از ایشان البته اگر به لحاظ وفات بگیریم به صد سال نمی رسد، وفات بخاری ۲۵۶ است وفات مالک ۱۶۷ است.

بخاری این حدیث لا ضرر را قبول نمی کند، نه اینکه کتاب مالک را ندیده، بخاری به یک واسطه مالکی استاد شافعی است، شافعی از مالک نقل می کند، نه اینکه ندیده بخاری از زاویه ی حکایت نگاه کرده گفته حدیث ضعیف است، چون آن راوی که ایشان اسم برده می گوید این لم یدرک رسول الله اما خود مالک قبول داشته احتمالا چون در مدینه مورد قبول بوده است.

و عرض کردیم شواهد نشان می دهد حدیث ابتداء در مدینه معروف شده است، همین تازگی گفتیم چون این نکاتی است که گفته نشده است این ها هم انصافا با حدس قوی گفته می شود، حدیث رفع القلم در کوفه اول مشهور شده و بعد به مدینه آمده و در دنیای اسلام

نفوذ کرده است، و الا اول در کوفه بوده و لذا هم بیشترین نقل را از امیرالمومنین کردند، و الی آخر مطالبی که گذشت که دیگر تکرار نمی‌کنیم.

ببینید یک حدیثی را مثل مالک که امام مذهب است قبول می‌کند این به لحاظ فقهی، همان حدیث را بخاری قبول نمی‌کند حدیث لا ضرر را قبول نمی‌کند.

یکی از حضار: مالک برای این حدیث سند ندارد؟

آیت الله مددی: چرا دارد.

نه مشککش این است آن راوی که ایشان اسم برده بخاری می‌گوید لم یدرک رسول الله از صحابه نیست، این که سند دارد ندارد این کارهای محدثین بوده است، فقیه در زاویه‌ی فقاهاست نگاه می‌کرده است، یعنی فقیه نگاه می‌کند در این شریعت روی این مسأله‌ی ضرر کار شده است، خیلی جاها وضو مثلاً تبدیل به تیمم شده است و این به خاطر ضرر است.

جلال سیوطی در اشباح و نظائر در ذیل لا ضرر ولا ضرار می‌گوید ربع فقه روی این قاعده بنا شده است، حالا ببینید ربع فقه روی روایتی است که ثابت نیست.

ایشان روایت را به عنوان الضرر یضار آورده است، ربع فقه یا خمس فقه بر لا ضرر است، خوب این را فقیه درک می‌کند که در این شریعت ثابت است، اما محدث اینها را کار ندارد، محدث می‌آید سند را نگاه می‌کند اشکال می‌کند آقا این راوی که شما اسمش را نوشتید این لم یروی عن رسول الله پس حدیث مرسل است.

این را من عرض کردم که خوب در ذهن شما قرار بگیرد، دو دیدگاه مختلف است، آقایان خیال کردند که مثلاً این اختلاف است، نه این دو دیدگاه است، الان آقای صاحب وسائل نوشته، صاحب وسائل اشتباه نکرده است او را به تسامح نسبت ندهید بگویم صاحب وسائل تسامح کرده اختلاف متون را درست نقل نکرده است، نه من این را تسامح نمی‌دانم، اینها مبانی حدیث است.

ایشان نظرش این است که حدیث را از زاویه‌ی فقهی ببینید حالا لفظش درش فان بوده لان بوده اینها را دیگر کار نداریم، آقای بروجردی معتقد بوده که کار ما این است که حدیث را اولاً به لحاظ سند متن مصدر دقیقاً بیاوریم و آن بحث مضمون را بگذاریم با فقیه، فقیه بیاید استنتاج بکند، خوب این دو دیدگاه است.

یک دیدگاه حدیث شناسی است یک دیدگاه فقهی است، در آن دیدگاه فقهی نظرش بیشتر می‌رود روی آن نتیجه‌ای که فقیه می‌گیرد لذا خیلی کاری به آن خصوصیات ندارد در این دیدگاه می‌گوید نه آقا شما این کار را نکنید شما سعیتان این باشد که شما دقیقاً از مصدرش و از سندش و با متون مختلفش آن را نقل بکنیم فقیه می‌آید یکی را انتخاب می‌کند یکی را بالا می‌برد پایین می‌آورد این کاری است که فقیه بعد می‌کند.

در کتب حدیثی در مجامع حدیثی شان شما حفاظت بر متن و سند و مصدر این خصوصیات است این ها را دقیقاً با دقت کافی نقل بکنید بخش مضمون و اختیارات را هم به فقیه واگذار بکنید فقیه هرچه خواست اختیار بکند.

خوب پس تا اینجا مطلب به اینجا رسیدیم و عرض کردیم که در کلمات شیخ طوسی هم حدیث رفع القلم آمد و تدریجاً در کتب اصحاب ما معروف شد اما در کتب اصحاب عرض کردم نیست، در کتب اهل سنت آمد پس بنابراین بحث بیع در کتب اهل سنت مشهور شد که بیع صبی درست نیست اما ترتیب فقه ماست این اشکال نشود مثلاً رای شیخ صدوق چیست رای پدر شیخ صدوق چیست رای فقهایی که در زمان ائمه بودند مثل فرض کنید زراره چیست اینها به ما نرسیده است.

یکی از حضار: یک کتاب فقهی غیر از شیخ طوسی از شیعه به ما نرسیده قبل از شیخ طوسی ؟

آیت الله مددی: نه نداریم، البته داریم فرض کنید مثلاً کتاب ابن جنید، اما نرسیده است.

ما کتاب ابن جنید فقط به مقداری است که علامه نقل کرده است. خود من همیشه عرض کردم حتی در نقل علامه هم مشکل داریم، چون علامه چیزهای دیگری از کتاب او نقل می‌کند مشکل دارد ، چون نمی‌توانیم مقایسه کنیم، ایشان از ابن جنید نقل می‌کند از ابن ابی عقیل نقل می‌کند از جوفی الکتاب الفاخر نقل می‌کند، اینها دست ما نرسیده است.

بله ایشان از رساله‌ی ابن بابویه صدوق پدر نقل می‌کرد دست ما نرسید تازگی الحمدلله در یک تصادفی یک قسمت معظم کتاب پیدا شد نسخه هم بسیار نفیس است چاپش کردند، در نجف پیدا شد و چاپ هم شد. و این یکی از نفایسی بوده که چاپ کردند این کتاب رساله‌ی ابن بابویه صدوق پدر است.

حالا ممکن است بقیه هم پیدا بشود، فعلا دست ما نرسیده است، فعلا در اختیار ما نیست.

آن وقت این هم نکته‌اش چیست چرا اینها ننوشتند نکته‌اش این است که در روایات نبوده، صدوق مقید به متون روایات بوده است، حالا ممکن است عملا وقتی می‌گویند ممکن یعنی وقتی می‌گویند آقایان علمای ما وقتی می‌گویند شهرت شد یا ادعای اجماع شد معلوم می‌شود رای صدوق هم همین بوده نهایت نقل نشده است.

این که عده‌ای از اصحاب ما فتوایی که از زمان شیخ مشهور می‌شود و بعد تدریجا برش ادعای اجماع می‌شود به این اعتماد می‌کنند سر اعتماد این است. نگویند آقا صدوق چیزی ننوشته است، می‌گویند درست است صدوق چیزی ننوشته چون صدوق طبق روایات است روایات نبوده ننوشته است. این برای صدوق اما شیخ نوشته فقها هم بعد از شیخ قبول کردند مثل ابن غنیه در اجماع ادعای اجماع کرده است، علامه در بعضی از جاها دارد ... ببینید دعاوی اجماع با شهرت محققه که شیخ انصاری بیشتر شهرت محققه را قبول می‌کند این برای کشف از قول امام خوب است.

عده‌ای هم از وقتی که علامه تشریف آوردند ایشان مناقشاتی در قسمتی از حدیث کردند تدریجا در قسمت‌های دیگر هم مناقشه شروع شد این شد شهرت، گفتند آقا اجماع منقول فایده ندارد اجماع محققه هم فایده ندارد چه رسد به منقول، اجماع فایده‌ای ندارد شهرت فایده‌ای ندارد اینها بی فایده هستند، بله شهرت را اگر در مثل کتاب صدوق و مقنعه صدوق و اینهایی که قدمای اصحاب هستند، رساله‌ی ابن بابویه و در میان آنها باشد ارزش دارد و الا این شهرت بعد از شیخ طوسی ارزشی ندارد.

آن وقت طبیعتا هم می‌دانید الان زمان ما اینطوری است دیگر یا عده‌ای به این شهرت اعتماد می‌کنند می‌گویند بیع صبی درست نیست یا اعتماد نمی‌کنند می‌گویند به اطلاقات اخذ می‌کنیم بیع صبی درست است، عده‌ای هم قاعدتا می‌گویند احوط الوجوب است.

در زمان ما یک راه سومی هم به نام احتیاط و جویی پیدا شد احوط و جوبا این کار را نکنید این رمز ...

یکی از حضار: ببخشید این نحوه‌ی ورود شیخ طوسی پس خیلی مهم است که ببینند در مبسوط به حدیث سنی‌ها تمسک کرده یا گفته اجماع شیعه بوده صدوق و کلینی هم همین را می‌گویند منتها روایت نیست، یعنی ورود شیخ طوسی خیلی فکر کنم تعیین کننده است ... آیت الله مددی: خوب همین دیگر آنهایی که گفتند همین را گفتند، حالا خود بنده به جای تعبیر شهرت اصطلاح جدید خود ماست اسمش را گذاشتیم فرهنگ فقهی چون آوردیم گفتیم چیزی که ما الان در فقه داریم یا متون است که روایات یا آیات باشد یا فرهنگ است که فتاوی علماست نه فتوای عالم واحد است، چون فتوای فقیه واحد هم حجت است، آن حجت است برای مقلد ما الان حجت برای فقیه می‌خواهیم درست کنیم.

فتوای فقیه واحد برای فقیه دیگر حجت نیست اما اگر فتوای عده‌ای از فقها شد ... ما اسم این را گذاشتیم فرهنگ تبدیل به یک فرهنگ فقهی می‌شود آیا این فرهنگ فقهی کاشف از یک متون دینی هست یا نه، آقایان فعلا به این عنوان مطرح می‌کنند که حجت هست یا نه ما به این معنا مطرح کردیم.

در بحث گذشته‌ای که مطرح کردیم هدف آن بحث این بود چون علمای ما از وقتی که آوردند حتی قونیه هم گفته اجماع هم این حدیث رفع القلم را آورده در کتاب قونیه هر دو را آورده است. بحث اول ما این بود آیا این فرهنگ دینی ما به حدی است که حدیث رفع القلم را ثابت کند یا نه، چرا چون رفع القلم مشکل دارد به هر حال.

عرض کردم ما در عده‌ای از موارد تطبیق صبی و مجنون شده است، ما الان در مواردی که داریم تبدیل نائم، بحث نائم نداریم، البته داریم که دایه خوابید روی بچه و بچه مرد این را در بحث دیات داریم. نائم داریم. اما اینکه اصلا کلمه‌ی نائم از آن طرفهم این سه تا عنوان خیلی عجیب و غریب هستند اولاً بچه، آن مشکل یعنی در بچه اگر صحبتی هست صحبت تعبیدی باید باشد عقلانی نیست، عقلائیش بچه‌ی کوچک غیر ممیز است، وقتی ممیز شد دیگر عقلا باید بگویند چه فرق می‌کند بچه دوازده ساله است کاملاً می‌فهمد، بحث می‌کند، صحبت می‌کند. می‌گویند مرحوم فخر المحققین یازده ساله مجتهد بود، تمام احکام را بلد است ببینید بیعش درست نیست.

اگر در صبی شد صبی هیچ مشکلی ندارد مشکلیش فقط تعبد است، این برای صبی، مجنون که اساسا معلوم است، مجنون چون دیوانه است نمی فهمد چه کار می کند، آن که اصلا قابل قیاس با صبی نیست که، خواب هم که با هیچ کدامش قابل قیاس نیست، بالاخره یک ساعت تا دو، سه ساعت خواب است بعد بیدار می شود حواسش هست همه ی جهاتش هست هیچ مشکلی ندارد.

ولذا در مساله ی رفع قلم که آقایان متعرض شدند چون در سیاقی که آمده سیاق واحد است و سه حالتی است که کاملا با هم مختلفند باید سعی کنیم رفع قلم را به یک معنای واحدی بگیریم که با هر سه عنوان بسازد.

مثلا فرض کنید رفع قلم وجوب را برمی دارد خوب در نائم وجوب هست لذا باید قضا بکند، یک معنایی را باید بکنیم که این را ... لذا عرض کردیم مراد ما از بحثی که قبلا کردیم آیا شواهدی که ما در مجموعه ی فقه و روایات و اینها داریم آیا شواهد کافی در فقه داریم که حدیث رفع قلم را بتوانیم با آن شواهد اثبات بکنیم، یعنی از فرهنگ دینی منتقل بشویم به متون دینی و انصافا عرض کردیم خیلی مشکل است. فوق العاده مشکل است. خود من تمایل شخصی ام این است که این در قرن اول در کوفه از جای دیگری وارد شده است، همیشه عرض کردم احادیثی که درش کلمه ی الناس فی سعه ما لا يعلمون و اقرار العقل و ... احتمالا حدیث نباشند یا فرض کنید قانون رومان وارد شدند یا از قانون ایران وارد شدند.

اینها اصولا حدیث نبودند بعد کم کم قداست پیدا کردند مثل الناس مسلطون علی اموالهم، اصولا حدیث نباشند، حالا بحث بکنیم ببینیم سندش جبران می شود یا نه، اصلا حدیث نیستند اینها. یک توضیحی راجع به اینها سابقا عرض کردم.

این راجع به این قسمت اول.

یکی از حضار: ببخشید جمله ای که بیشتر از آن بار تعبد برداشت می شود چطور می شود از یک فرهنگ دیگر وارد شده باشد؟ یعنی اگر عقلائی بود می گفتیم مثلا از یونان وارد شده است، اما وقتی که شما می فرمایید بیشتر وجه تعبدی دارد این احتمالش را کم نمیکند؟

آیت الله مددی: ما می خواهیم بگوییم چون تعبد هست این تعبد را یک نواخت بخواهیم حساب بکنیم جور در نمی آید ولذا احتمالا یک متن قانونی راجع به مساله ی قروش بوده، مثلا خواب بوده پایش را زده یک چیزی افتاده شکسته این ضامن نیست.

.....
ببخشید این به اصطلاح برای ارتکاب گناه بوده احکام جزائی بوده این فرض کنید در حال خواب بوده دستش را برداشته فرض کنید یک چیز حرامی را که مال مردم بوده در دهانش گذاشته در حال خواب و خورده است، این بگوئیم مساله‌ی گناه ندارد، مساله‌ی تعذیب و زندان و مواخذه ندارد.

یک متن قانونی بوده راجع به ... البته این سه عنوان که واقعا عجیب و غریب است به هم نمی‌خورند اصلا، این بخشی را که امروز می‌خواهیم صحبت بکنیم این ربطی به سه عنوان ندارد دانه دانه حساب می‌کند، بحث صبی به تنهایی، بحث مجنون به تنهایی، بحث نائم به تنهایی آنجا ما سعیمان این بود که از مجموعه‌ی اجواء فقهی حدیث رفع القلم را بخواهیم اثبات بکنیم، که انصافا خیلی مشکل است. حالا آن حدیث ثابت نشد، به هر حال این یک متن فقهی ما هست این اگر ثابت شد این متن فقهی یعنی فرهنگ فقهی ثابت شد و این شهرت حجت شد می‌تواند عموم کتاب احل الله البیع را تخصیص بزند و سنتش کند.

الان بحث سر دانه دانه عناوین است، مجنون برای خودش یک عنوان دارد نائم برای خودش یک آثار دارد، صبی هم برای خودش. آیا ما می‌توانیم با این فرهنگ دینی بگوئیم عقد و بیع صبی باطل است یا نه البته عرض کردم در میان اهل سنت در قدیم می‌شد محقرات یا حالا اشیائی که متعارف است و... چون این نکته را هم اختلاف دارند تعبیری که در اینجا استثناء خورده اختلاف دارند و این هم تدریجا در فقه شیعی وارد شد اما متاخر وارد شد بعدها هم نوشتند و شیخ هم این مطلب را آورد. شیخ هم گفته وعن فلان الا فی الاشياء المحقره، خود شیخ هم این را اخیرا قبول نکرده است.

مثلا مرحوم صاحب جواهر این بحث را آورده خیلی به قول مرحوم شیخ اینقدر اصرار دارد که بیع صبی باطل است که حتی الحقها بالبدیهیات، اصلا دیگر کاملا روشن است، این مراد ما از فرهنگ فقه است، یعنی از مجموعه‌ی اقوال و شواهد جوری آورده که این را روشن کرده است، آیا می‌توانیم از مجموعه‌ی اقوال و شواهدی که ما الان در فقه خودمان داریم یا در فقه اسلامی به طور کلی که آیا امکان دارد اصلا فقهای صدر اول اسلام هم از این راه وارد شدند شاید علمای شیعه هم از این راه بوده ... یعنی بعبارۀ آخری ما به دنبال این نباشیم که حدیث رفع القلم هست یا نه به دنبال این باشیم که رفع تکلیف از صبی باشد.

این رفع تکلیف که هست این رفع تکلیف از صبی معنایش این است که حکم وضعی را هم برمی دارد صحت بیع را هم برمی دارد یا نه دیگر دنبال حدیث رفع القلم و ماده‌ی لفظی نیستیم، دنبال این هستیم که اصولا از شریعت چنین چیزی ... راهش هم همین است، بگوئیم از مجموعه‌ی احکامی که در شریعت ملاحظه کردند فقها دیدند شارع مقدس این احکام را چه حکم وضعی چه حکم تکلیفی از صبی برداشته است.

حکم تکلیفی مثل شرب خمر مثل نماز نخواندن، صبی نماز نمی‌خواند، حکم وضعی هم مثل بیع و شراء و اقرار و دیگر مسائل ، پس بنابراین در این مبنایی که الان داریم این است و این مطلب که در شریعت مقدسه حالا حدیث رفع القلم را عرض کردیم، ما لذا عرض کردیم یکی خود حدیث رفع القلم بود یکی لوازمش بود مثلا کتابت یا قلم، توضیح دادیم که عنوان قلم در بعضی از روایات ما هم برداشته شده از صبی در صبی و مجنون در روایت آمده از صبی آمده لکن شبهه کردیم که آن روایات ... آنکه درش قلم از صبی و مجنون برداشته شده که جعلی است ابوالبختری کذاب روایت کرده که آن هیچ.

روایت عمار ساباطی بود که درش قلم بود، یعنی ما آمدیم اضافه بر حدیث رفع القلم احادیثی را که درش قلم هست، یک ، احادیثی که درش کتابت هست ، کتبت علیه السیئات، کتبت له ، چون با قلم می‌نویسند دیگر، و انصافا احادیثی که درش قلم هست ثابت نشد اما احادیثی که درش کتابت است زیاد است، داریم و کلی متعرض شدیم، کتبت له الحسنات، کتبت علیه السیئات، این را داریم.

توخذ بالحدود هم داریم التامه لها و علیها ، اما لفظ کتابت که مناسب است با لفظ قلم این را هم داریم، البته کتابت و قلم در خود قرآن هم داریم، اصلا آیات اولیه الذی علم بالقلم هست، اولین آیاتی که بر قلب رسول الله نازل شده درش قلم دارد. کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم این را داریم، اما چون من نظرم این است که در قرن اول تدریجا حدیث رفع القلم در زبان مردم و علما در کوفه جاری می‌شود و مخصوصا به علی بن ابی طالب نسبت دادند و عرض کردیم که کوفه شهر فقه علی بن ابی طالب است. به ایشان نسبت دادند این شاهد می‌شود بر این و مخصوصا که این حدیث رفع القلمی که به امیرالمومنین نسبت دادند به یک مساله‌ی ربط داده شد، عمر گفت یک زن دیوانه‌ای را حد جاری کنند ، علی بن ابی طالب جلوی او را گرفت این را ربط دادند به یک مساله‌ی کلامی.

لذا عرض کردیم یکی از شواهدی که اطمینان ما را خیلی ضعیف می کند در کتب اهل سنت است، در کتب شیعه که این حدیث از علی نقل نشده است، در کتب اهل سنت که زیاد نقل شده اسانید متعدد عن علی هست، مخصوصا این قصه‌ی مناظره‌ی با عمر عرض کردیم سه جور دارند اهل سنت اشتباه نشود.

یکی اینکه علی بن ابی طالب به عمر گفت اما علمت ان رسول الله قال رفع القلم ؟ عمر هم قال صدقت قبول کرد. یکی دارد به این که به عمر گفت پیغمبر این طور گفته عمر گفت لا ادری . امیرالمومنین فرمودند انا ادری من می دانم، اصطلاحی دارند عالم حجت علی غیر العالم، انا ادری حجت علی انا لا ادری، آن لا ادری حجت نمی شود. یک عده‌ای هم دارند در متون اهل سنت اما علمت ان القلم ، کانما ارجاع به یک امر ارتکازی دادند به رسول الله نسبت نمی دهند.

یکی از حضار: خصال هم همین اما علمت را آورده است .

آیت الله مددی: خصال صدوق ؟

یکی از حضار: بله .

آیت الله مددی: من خصال صدوق را ندیده بودم بخوانید .

یکی از حضار: حدثنا حسن بن محمد ...

آیت الله مددی: اینها سنی هستند،

یکی از حضار: قال حدثنا محمد بن علی الحضرمی قال حدثنا ابراهیم بن ابی معاویه قال حدثنا ابی عن الاعمش عن ابی زویا...

آیت الله مددی: من احتمال قوی دادم و چند دفعه هم عرض کردم چرا این حدیث خیلی هم بین اهل سنت معروف است، سلیمان بن مهران که معروف به اعمش است، اصلش هم از شمال ایران و طبرستان است، لکن یکی از فقه‌های بزرگ کوفه است یکی از شخصیت‌های علمی معروف کوفه است و یکی از کسانی است که این حدیث را نزد اهل سنت ایشان نقل کرده این اعمش ، احتمال می دهیم که اصلا منشاء مشکل همین شخص یعنی اعمش باشد.

عن الاعمش ... این واضح است که طرق، طرق اهل سنت است، اصلا از طریق شیعه یعنی از طریق امامیه این وارد نشده است، بخوانید. یکی از حضار: قال هتک عمر بامرائه مجنونه فقد فجرت وامر عمر برجمها ... علی علی علیه السلام فقال ما هذه قال مجنونه قد فجرت فامر بها عمر ان ترجم فقال لا ترجمها واتی عمر فقال اما علمت ان رفع القلم عن الثلاثة ...

آیت الله مددی: اما علمت اینجا هم عرض کردم چند تا متن از همین دارند از اعمش است، یکیش هم همینجا که در کتاب خصال صدوق آمده است، که سند عامی است و اصلا ربطی به ما ندارد.

علی ای حال راجع به صبی داریم حالا بحث سر این است، خوب اگر راجع به صبی داریم بحث سر چیست؟ آیا این روایات که رفع القلم مثلا رفع القلم داریم که سندش ضعیف است یا کتبت له السيئات کتبت علیه السيئات کتبت له الحسنات آیا این تعابیر شامل بیع و شراء و عقد و ایقاع و اینها می شود یا نه این مشکل کار است با آن مقدماتی که عرض کردیم الان روی صبی به تنهایی حساب بکنیم، آیا این شامل انواع عقود و ایقاعات و اقرار و اینها را هم شامل می شود یا نه، پس ما یک اطلاقات داریم کتبت له الحسنات، کاری هم الان به حدیث رفع القلم نداریم.

پس ما الان چه داریم؟ یک شهرت محققه داریم یک اجماع منقول داریم یک روایات اینطوری مطلقه داریم، و فتوای اصحاب هم از زمان شیخ طوسی به بعد آیا مجموعه ای این شواهد می تواند کافی باشد که بگوییم بیع صبی باطل است به خاطر این جهات آیا می شود این را قبول کرد دیگر وقت گذشت ما بنایمان بود که این را امروز تمام کنیم تمام نشد فردا ان شاء الله تعالی.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.